

تفسير احمد

سُورَةُ الْقَمَانِ

Ketabton.com

جزء - (21)

ترجمه و تفسير سورة «لقمان»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة لقمان
جزء 21

سورة لقمان در مکه نازل شده و دارای سی و چهار آیه و چهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه در برگزیده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد. لقمانی که با شناخت و حدانیت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و ردائیل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان شأن نزول سوره لقمان روایت شده است که: قریش از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

فحوی سوره لقمان:

سوره «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند سایر سوره های مکی محور اصلی آن اصول سه گانه ای اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه ای جاویدان و پایدار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله متعال در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه ها و دریاها (أبحار)، امواج، باران ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

- همچنین انظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که در جهان وسیع و پراکنده شده اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می آورد: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (11) سوره لقمان (این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده اند؟ بلی، ستمگران (مشرک) در گمراهی آشکارند).

- و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (33) لقمان (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی پذیرد و هیچ فرزندى به جای پدرش قبول مسئولیت نمی کند، قطعاً و عده ای خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبند و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محققان بر آنند که او حکیم

بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت ایوب علیه السلام می باشد. سال تولدش مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داوود علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله: جرعه ای از زلال قرآن، ج 5، ص 151).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: سوره لقمان دارای سی و چهار آیه بوده، تعداد کلمات آن به: پانصد و چهل و دو کلمه میرسد. و تعداد حروف این سوره به: دو هزار و صد و سه حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

محتوا و موضوعات سوره لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سوره لقمان در پنج بخش جمع بندی و خلاصه میشود: **بخش اول** بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجابت نشان می دهند که گویی گوشه ایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، و آفرینش کوهها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرز وصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در **بخش چهارم** بار دیگر به دلایل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

از خصوصیات این سوره، شامل معجزه ی جاودانه ی قرآن و هدایت ربانی، قصه ی لقمان حکیم و وصایای او برای پسرش است، تا مردم نیز از آن درس بگیرند، از شرک دوری ورزند، با پدر و مادر نیکی کنند و از کبر و خود خواهی روی برتابند.

پایان سوره، سفارش به پارسایی و پرهیزگاری، بیم از عذاب قیامت و پنج گنج و حکمت الهی را تبیین می کند. (آیه: 34 لقمان).

شان نزول:

روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می خرید و اگر کسی می خواست مسلمان شود او را پیش برده می آورد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می خواند بهتر است.

آنگاه آیهی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد. (برای تفصیل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحیط مراجعه کرده می توانید).

ترجمه و تفسیر سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿١﴾

«الم الف لام میم؛ از جمله حروف مقطعات اند. هر چند می دانیم که معنای ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خویش در نزول آنها دانایتر است».

برخی از مفسران گفته اند که: الم (در باره این حروف گفته شد که اسرار الهی است).

(معنای این حروف به الله معلوم است والله تعالی دانایتر است به مراد خود به آن).

به قولی: افتتاح کردن پاره ای از سوره ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم

می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟ «تفسیر انوار القرآن» (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 9) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

این آیات کتاب پر از حکمت است. (۲)

این آیات ها کتاب بدیع محکم و با حکمت قرآن کریم اند که خداوند متعال آنها را واضح ساخته و برای مردم بیان داشته است.

حکمت: یعنی گذاشتن و نهادن یک چیز در جایگاه و محل مناسب آن است.

پروردگار با عظمت در آیات مختلف، از قرآن با صفت «حکیم» یاد میکند؛ مانند «وَ

الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»؛ (یس، 2). «وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»، (آل عمران، 58)، «الْكِتَابِ الْحَكِيمِ».

(یونس، 1). واقعاً قرآن عظیم الشأن حکیم است در احکام علمی خویش، حکیم است در

راه حل هایی عالمانه خویش که برای معالجه امراض انسانی عام؛ فردی و اجتماعی

وبصورت کل برای اصلاح جامعه بشری ارائه داشته است، قرآن عظیم الشان است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

مایه هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران. (۳)
آیات قرآن کریم هدایتی برای مؤمنان اند. تا ایشان را به سوی حق و خوبی‌ها دلالت کند و رحمتی برای نیکوکاران است تا با ترس از الله متعال و پیروی پیامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمایند.

محسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که الله را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می‌بیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که الله متعال را طوری عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند.»

عظمت قرآن عظیم الشان :

واقعاً قرآن عظیم الشان کتاب است که یک‌هزار و چارصد سال قبل انقلاب عظیمی را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید. قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش نمی‌شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی‌نشیند. قرآن کریم در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می‌کند، شک و تردید را از اذهان دور می‌سازد، خواندن و شنیدن آن قلب‌ها بشری را صیقل و جلاء میدهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می‌آورد. در فضیلت قرآن عظیم الشان پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خیرکم من تعلم القرآن و علمه» (صحیح البخاری) (بهترین شما کسی است که قرآن را می‌آموزد و بدیگران تعلیم میدهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشرا مثالها لا اقول ألم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی.) (کسی که حرفی از کتاب خدا (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) يك حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی‌گویم که ألم يك حرف است بلکه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف دیگری است) یعنی تلاوت ألم سی حسنه دارد.

همچنان در حدیث دیگری که راوی آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعداً كما يعداً الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) قلب‌ها زنگ آلود می‌گردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلائی آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل‌ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار چهارصد سال قبل زندگی بسر می بردند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن کریم مورد رهنمایی ایشان میباشد.

الهی! قرآن را مشعل رهنمایی زندگی ما قرار ده. آمین یا رب العالمین.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

همانان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به آخرت یقین دارند. (۴)
آنانیکه نماز را به کاملترین طریق و با ارکان و خشوع و آدابش بجاء می آورند، در جنب آن؛ زکات اموال خویش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت میکنند. «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و به روز جزا و اموری مانند محاسبه و جزای اعمال به کامل ترین وجه تصدیق مینمایند.

از فحوائی این آیه مبارکه بر می آید که: بدون نماز و زکات و یقین به روز آخرت، احسانی اصلاً در کار نیست.

خوانندگان گرامی!

نماز ماشین و مُحَرِّک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده ای چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز یعنی صلاه و مشتقات آن بیشتر از (۹۸) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبداء هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالت های فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهي عن الفحشاء والمنکر».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مکان، افراد و جامعه مرتبط میسازد و رابطه اتصال به حق و بُراق شدن جوهر ایمانی انسان مسلمان مساعدت بنیادی میکند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگار اند. (۵)

نقش قرآن در یافتن راه سعادت:

بدون شک در این زمانه پیدا کردن راه درست و نادرست مشکل است. اما قرآن کریم بازبان شیرین بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختی را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است که به ما بگوید اگر میخواهی خوشبخت شوی و در آخرت سعادت مند باشی، از چه راهی باید حرکت کنی و چرا اگر گمراه شدی نا امید نشوی و بتوانی راه سعادت را پیدا نمایی.

زیرا قرآن راهی را پیش روی انسان می گذارد که خداوند بزرگ میخواهد ما در آن حرکت کنیم. راهی که نهایتاً به سعادت ختم میشود و انسانها میتوانند در آن راه، با خیالی آسوده حرکت نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٦﴾

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو و بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] علمی از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود. (۶)

معنی و مفهوم کلی «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: سخنانی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی کند. مانند: خرافات، افسانه‌های بیفایده، حرف‌های مضحک، و آوازهای سخیف و بی وقار.

و یا هم «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: «الحديث» به معنای گفته‌های قصه‌ها و داستانهاست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاری ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده میشود و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته میشود که فایده معتد به نداشته باشند، تنها وسیله‌ای اشتغال به گذارنیدن وقت یا تفریحی باشند.

تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن:

در مورد اینکه موسیقی حرام است به این سه آیت از کتاب الله اکتفاء میکنیم: اولین آیه همانا سوره (اسراء آیات 64-65) می باشد، بعد از این که شیطان امرالله تعالی را مبنی بر سجده آدم نادیده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که اگر تا روز قیامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطیع خویش خواهد ساخت و آنان را به گمراهی خواهند کشاند، مگر تعداد قلیلی که اوامر و دستور اش سرپیچی کند.

پروردگار با عظمت تا روز قیامت به شیطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پیروانت هر چه می خواهید بکنید جزای اعمال شما دوزخ است.

«وَأَسْتَفْزِرُ مِنْ أُسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾» (الاسراء: 64-65). (و هرکس از آنان را که می‌توانی با آواز خویش تحریک کن و سواران و پیادگانت را علیه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شریک شو و به آنان وعده بده. و شیطان جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی دهد. (65) در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است.)

و طوری که در (آیه 64، سوره الاسراء) «وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾» زیرا فریب شیطان هیچ چیزی را از سر آنها رد و دفع نمی‌کند. اما ابلیس بندگان مخلص را نمی تواند به بیراهه بکشاند، زیرا کسی که به ریسمان الهی چنگ بزند خداوند او را حفظ می‌کند و پیروزی نصیب می‌فرماید و شرارت شیاطین انسی و جنی را از سر او دور می‌کند و در صدر این شیطان، ابلیس لعین قرار دارد. (تفسیر طبری: 9، 119-122)

در این آیات فوق الذکر اطلاع و خبر است مبني بر این که ابلیس با کدام طریقه و وسایل بندگان الله را از راه مستقیم منحرف می سازد.

و از جمله آن وسایل، آواز شیطان می باشد که توسط آن، شیطان، انسان ها را گمراه میکند و به دام خود می افکند؛ این دام موسیقی و ساز و آواز حرام میباشد.

از مجاهد بن جبر مکی (21-104 ق) که امام بخاری و امام شافعی به تفسیرش اعتماد داشت که در عصر و زمانش پیشوا و شیخ مفسرین بوده روایت است که: این مفسر عالی قدر آواز ابلیس را به آوازنی (طوله یا شبیلی) لهو و باطل معنی و تعبیر کرده است. (تخریج حدیث توسط سعید و ابن ابو دنیا و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم صورت گرفته است. الدر المنصور: 5، 312 و ابو نعیم: 3، 298 و ابن جوزی: 232).

و از ضحاک بن مزاحم که دارای علم و دانش زیادی بود و آن را توسط جبیر از ابن عباس (رض) آموخته بود به ثبوت پیوسته او آواز شیطان را آواز نی گفته است. (سیر اعلام النبلاء: 4، 598).

ابن القیم (رح) معتقد است که: تردیدی وجود ندارد که سرود از بزرگترین آوازهای شیطان به حساب می آید و شیطان توسط آن انسان ها را حقیر پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب می کشاند و عملی ضد قرآن است، در حالیکه در سایه های قرآن دل ها آرام می گیرد و مطمئن می شود و به درگاه خداوند به نیایش می پردازند. (تفسیر قرطبی: 10، 288 و البحر المحیط: 6، 58).

دومین آیه همانا آیه 6 سوره لقمان است که میفرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» لهو حدیثی که انسان را به خود راغب می گرداند تا آن را بگیرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهی پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز می باشد!

از عبدالله بن مسعود (رض) درباره لهو حدیث پرسیده شد و ایشان در جواب فرمودند: «لهو حدیث، قسم به خداوند متعال آواز خوانی است و سه مرتبه این جواب را تکرار کردند.» (روایت ابن ابی شیبیه: 6، 309 و ابن جریر: 11، 61 و حاکم: 2، 411 حاکم حدیث را صحت دانسته و ذهبی با این صحت موافق است و بیهقی: 10، 223 و ابن جوزی: 231).

از ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجید و شیخ مفسران بوده؛ لهو حدیث را این طور معنی کرده است: آواز و نظایر آن. (روایت ابن ابی شیبیه: 6، 309 امام بخاری در ادب: 1، 357 و ابن جریر: 11، 61 و 9، 62 بیهقی: 10، 221 و 333 و ابن جوزی: 231).

عبدالله بن عمر فقیه مردم مدینه و مفتی آن زمان گفته است. (سیر اعلام النبلاء: 3، 203). لهو حدیث در قرآن به معنای ساز و آواز است. (تفسیر قرطبی: 14، 52).

جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقیه و مفتی مردم مدینه به حساب می آید، ایشان درباره لهو الحدیث از دیدگاه قرآن کریم میفرمایند که: آواز خوانی و گوش دادن به آن است. (روایت ابن جریر: 11، 62).

بناءً در فوق ملاحظه نمود که: این چهار فقیه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحت فرموده اند که: لهو حدیث عبارت از آواز خوانی است و قول صحابه در تفسیر، سند و دلیل می باشد؛ زیرا صحابه کرامش به علم تفسیر از دیگران.

عالم‌ترند و ایشان نزول قرآن کریم را به چشم خود مشاهده و لمس کرده‌اند و آن اوضاع و احوال را بهتر می‌دانند که، این آیات به آن اختصاص یافته است و از جانب دیگر آنها از قرآن فهم کامل و علم صحیح دارند خصوصاً علما و مشایخ آنها در این راه پیش قدم اند، هم چنان وقتی اقوال تابعین بر تفسیر آیتی اجماع کنند، حجت و برهان می‌باشد.

درباره معنی و مفهوم لهو الحدیث در قرآن کریم، صحابه و تابعین قول متفق دارند که به معنای آواز خوانی است. (مقدمه اصول تفسیر ابن تیمیه: 105،95).

چنانکه بعضی از تابعین بر این معنی تصریح کرده‌اند که عبارتند از:

1- مجاهد ابن جبر (روایت ابن ابی‌شیبیه: 309،6، طبری 62،11، ابن جوزی: 231 و الدر المنثور: 505،6).

2 - عکرمه که ایشان از امامان بزرگ و پیشوایان علم تفسیر و قرائت قرآن به حساب می‌روند و در نزد ابن عباس (رض) تعلیم یافته و از او علم آموخته است. (روایت ابن ابی‌شیبیه 309،6، ابن جوزی، 231 و ابن ابی‌الدنیا الدر المنثور: 505،6).

شعبی/ عکرمه را این گونه معرفی می‌کند که: هیچ کسی را عالم‌تر و داناتر به کتاب الله از عکرمه ندیدم. (غایة النهایة: 515،1 و طبقات الداودی: 386،1).

3- مکحول به (روایت ابن عساکر، الدر المنثور: 505،6). ایشان یک تابعی بزرگوار می‌باشند و در عصر خود امام و پیشوای مردم شام بود و از مذهب او تقلید می‌کردند. (سیر اعلام النبلاء: 155،5).

4- ابراهیم نخعی به (روایت ابن ابی‌الدنیا، الدر المنثور: 505،6). فقیه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سیر اعلام النبلاء: 520،4).

5- عطاء خراسانی: محدث و مفتی مجاهد. (به روایت ابن ابو حاتم و حاکم در کتاب الکنی، الدر المنثور: 505،6 507،5).

6 - حسن بصری به (روایت ابن ابو حاتم، الدر المنثور: 505،6). فقیه مردم بصره و محدث، شخصیتی که حضرت عمر (رض) درباره‌اش این چنین دعا کردند: بارالها حسن بصری را در علم دین دانشمند و محبوب مردم بگردان و این دعا نیز اجابت شد. و نیز ایشان کسی هستند که از سینه ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها شیر خورده اند. (سیر اعلام النبلاء: 563،4).

و همچنین هفت تابعی دیگر که به وضاحت و صراحت گفته‌اند که معنای لهو الحدیث در این آیه آواز خوانی می‌باشد و هیچ کس هم با این رأی مخالفت نکرده است.

سومین آیه: همانا (آیات 59 - 61 سورة النجم) است: طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿59﴾ وَتَضْحَكُونَ ﴿60﴾ وَلَا تَبْكُونَ ﴿60﴾ وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ ﴿61﴾» (آیا از این سخن الهی تعجب میکنید؟ (60) و میخندید و گریه نمی‌کنید. (61) در حالیکه شما غافلید و هوس رانید؟)

خداوند مشرکین را مخاطب ساخته و می‌فرماید: آیا به حیرت می‌افتید که این قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل می‌گردد و او را به استهزاء و مسخره می‌گیرید و میخندید و گریه نمی‌کنید، به خاطر آنچه از عذاب که برای گناه کاران پیش بینی شده است و سامد (سامدون): سمود: لهو و سر بلند کردن از روی تکبر) که در کل مکروه و مذموم که خداوند متعال در این آیه ذکر فرموده عبارت از آواز خوانی است.

ابن عباس(رض) فرموده است: «سمود» در این آیه به معنای آواز خوانی است، طبق لغت زبان مردم یمن، چنانکه میگویند: (اسمد لنا) یعنی: بخوان برای ما و نغمه سرایی کن. (روایت طبري: 13، 82 و ابن ابو الدني: 13 و البزاز: 3، 72 و بیهقي: 10، 223 و ابن جوزي: 231).

شان نزول آیه 6:

ابن جریر طبري از ابن عباس(رض) در بیان شأن نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نضر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می برد و به وی میگفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد میگفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه وسلم تو را به سوی آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا می خواند.

مقاتل میگوید: «این آیه درباره نضر بن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می رفت پس، از آنجا کتاب های اعجمیان را می خرید و آنها را برای قریش روایت میکرد و میگفت: محمد شما را به شنیدن داستان های عاد و ثمود فرامیخواند و من شما را به شنیدن داستان های رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می گذاشتند.

تحریم موسیقی در احادیث نبوی:

1- رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «از امت من مردمانی خواهند بود که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند». بخاری. این حدیث از دو جهت برتحریم موسیقی و آلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم «حلال می شمارند» به صراحت حرام بودن موسیقی و آلات آن را مانند اشیای دیگری که در حدیث ذکر است بیان می نماید.

ب: پیوسته بودن آلات موسیقی با آنچه که حرام بودنش هویداست (زنا، شراب، ابریشم) دلالت واضح بر تحریم آلات موسیقی دارد و اگر حرام نمی بود یکجا و پیوسته با آنها ذکر نمی شد.

2- همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «دو آواز نفرین شده از حق دورند و من از آنها نهی میکنم: صدای نی و صدای شیطنانی که به هنگام شادی آواز میخواند (آواز خوان)، و صدایی که در هنگام نزول مصیبت بلند می شود، و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است» سنن ترمذی.

3- همچنان پیامبر اسلام میفرمایند: «در این امت فرو بردن به زمین، باریدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامی که باده های شراب را بنوشند و کنیزک های آواز خوان را بگیرند و آلات موسیقی را بنوازند» السلسله الصحیحه.

4- آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانیده است، و برایم نماز وتر را افزو» صحیح الجامع.

روایت است که عبدالله بن عمر(رض) آواز نی نوازی را شنید که نی مینواخت پس انگشتان خود را بر گوش های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع فرمود: ای نافع! آیا هنوز هم آواز آنها میشنوی؟

نافع میگوید: گفتیم: آری. پس همچنان انگشتانش در گوش هایش بود تا آنکه گفتیم: نه. دیگر آواز نی را نمی شنوم. آنگاه دستانش را از گوش هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که صدای نی چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم.

بخاری از عبدالرحمن بن غنم اشعری روایت می کند که گفت: ابو عامر یا ابو مالک اشعری برای ما روایت کرده اند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده است که فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْحَمْرَ وَالْمَعَارِفَ وَلَيُنزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَيَّ جَنْبَ عِلْمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْزِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا فَيَبِينْتُهُمْ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ وَيَمْسُخُ آخَرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ» بخاری (5590)

«در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا و لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند و اقوامی قله ی کوه ها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می آورد که اگر مسکینی نزد آنها بیاید و نیازش را از آنها بجوید، میگویند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک میکند و کوه را بالای آنان می اندازد، و گروهی دیگر را به میمون و خوک تبدیل می کند که تا روز قیامت به همین صورت باقی خواهند ماند.»

دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی:

امام ابوحنیفه (رح):

امام ابوحنیفه (رح) در تحریم و عدم جواز آواز خوانی بسیار تأکید می نمود و سخت گیر بود حتی که هیچ یک از سایر مذاهب به پایه او نمی رسید.

امام ابوحنیفه شنیدن موسیقی را معصیت می پنداشت. (تلبیس ابلیس 229). پیروانش گفته اند: گوش کردن صدای موسیقی و آواز خوانی حرام است.

آنها استدلال میکنند که، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند: شنیدن لهو و موسیقی گناه است و نشستن در آن مجلس فسق و لذت بردن از آن کفر است.

حدیث مذکور از زمره احادیث مرسل مکحول به شمار می آید. (فتاوی بزازیه حاشیه فتاوی هندی 6، 359) و حدیث مرسل استاد مکحول روایت کرده است. امام ابوبکر جزائری در رساله اش تحت عنوان حکم الموسیقی و الغناء میگوید: امام ابوحنیفه در تحریم ساز و موسیقی و سرود بسیار سخت گیری کرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتکب را مردود شمرده است و پیروانش نیز شنیدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را کفر تلقی کرده اند، و چون استنادشان را یک حدیث ضعیف تشکیل می دهد پس می توان گفت که کفر تا کفر فرق دارد و کفر معصیت، معصیت پنداشته می شود و انسان را از دین اسلام خارج نمی کند. امام ابو یوسف فرموده است: اگر مسلمانی آواز لهو و لعب و موسیقی را از داخل خانه بشنود باید بدون اجازه داخل شود و آن منکر را تغییر بدهد زیرا تغییر منکر، بر هر فرد واجب است، و باید امام مسلمین، موسیقی نواز را به زندان بیندازد یا شلاق بزند و تبعیدش کند.

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسیده شد: کدام آوازه ها را مردم مدینه جایز میپندارند؟ (راوی خلال: 131 و 165) در جواب فرمودند: یک تعداد فاسقان دیار ما به آن عمل می کنند.

گفته است: کسی که کنیزی خرید و بعد از آن ثابت شد که یک آواز خوان است، آن وقت میتواند او را به داشتن عیب بر فروشنده رد کند؛ زیرا آواز خوانی عیب پنداشته می شود.

امام شافعی (رح):

امام شافعی (رح) فرموده اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنیدن و گوش دادن نمی باشد و کسی که به این شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفیه و نادان رفتار می گردد و یک شخص بیروت می باشد. (راوی خلال: 191). و نیز فرموده است. آواز خوانی یک نوع دیوثی پنداشته میشود.

نیز فرمودند: در بغداد یک چیزی را گذاشتم که تغییر نام دارد و زندیقان آن را ایجاد کرده اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز میدارند. (تغییر: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحین و طرب است. بدین ترتیب که مطرب و موسیقی نواز جلوی خود یک بالشتی را می گذارد و با چوب بر آن می زند.)

(در ضمن باید گفت که این روایت را در تلبیس ابلیس: 330. می توانید ملاحظه فرمایید.) امام شافعی (رح) در باره کسی که قرآن کریم را به لحن و طرب و آهنگ میخواند این چنین حکم کرده و فتوا میدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سراینندگان زمان ما را می دید چه احساسی پیدا میکرد؟

دیوث کیست:

دیوث به شخصی گفته میشود که همسرش زنا می کند او در این باره غیرت و حسادتی نداشته باشد. دیوث همچنین به معنی کسی که زن خود را برای رابطه جنسی بدسترس دیگران رها میکند. اصل این کلمه سریانی است و بدین ترتیب به زبان عربی و سایر زبانها وارد شده است.)

در شریعت اسلامی اگر کسی در مسئله حرمت زنش بی غیرتی نشان دهد دیوث شناخته میشود، و مطابق حکم حدیثی شریف؛ دیوث وارد جنت نمیشود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُ وَالذَّيْوُثُ الذِّيْفِرُّ فِي أَهْلِهِ الْخَبْثُ» (صحیح، روایت احمد 5349)، یعنی: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانیده است: شراب خوار، و کسی که نافرمانی والدینش میکند، و دیوثی که بر پلیدی زنش راضی میشود).

امام احمد ابن حنبل (رح):

امام احمد ابن حنبل (رح) میفرمایند: آواز، نی، سرنا، طنبور، رباب آرمونیه و سایر آلات موسیقی حرام اند. (تلبیس ابلیس: 245 حکایت ابن عقیل). و درباره تغییر میفرمایند: تغییر بدعت نوینی است که در شرایع سابقه نداشته است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

به امام گفته شد که، تغییر دل را نرم می کند و باز ایشان تکرار کردند که، بدعت است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

شخصی از امام پرسید: اگر از من خواستند که مرده ای را غسل دهم ناگهان صدای دُهلی را شنیدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستی دهل را پاره کن در غیر این صورت از آنجا دور شو. (روایت خلال). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام تألیف شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحریم موسیقی:

اجماع و اتفاق علماء مبني بر تحريم موسيقي وآلات آن را جمعي از علماء نقل کرده اند، از آن جمله امام قرطبي، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

اين عده علماء متفق اند که موسيقي به دليل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند ني، طنبور، طبل وغيره (آلاتي که با نام هاي جديد و در موسيقي از آن استفاده ميشود) همه حرام بوده از هيچ عالمي اعم از سلف و خلف که سخنش معتبر باشد اختلافي وارد نشده که آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حالیکه موسيقي شعار باده گساران و فاسقان و در عين زمان تحريک دهنده شهوت ها، فساد و بي‌حيائي ميباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح بايد با سرور و با خواندن های مباح و زدن دف در بين مردم اعلان گردد. در حديث متبرکه از حضرت بي بي عائشه (رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله عليه وسلم روايت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واضربوا عليه الدف» (رواه احمد والترمذی).

همچنان در حديث متبرکه ديگری پيامبر صلی الله عليه وسلم فرموده است: «أعلنوا النکاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحيح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحيح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حديث ديگری از خالد بن ذکوان روايت است: ربيع بنت معوذ بن عفراء گفت: «جاء النبی صلی الله عليه وسلم یدخل حین بني علي، فجلس علی فراش کمجلسک مني، فجعلت جویريات لنا یضربن بالدف ویندبن من قتل من آبائي يوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفينا نبي یعلم ما فی غد. فقال: دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پيامبر صلی الله عليه وسلم نزد من آمد، وروی فراشي نشست همچون نشستن تواز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند و خوبي هاي پدرانشان را که در روز بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله عليه وسلم فرمود که این سخن را ترك کن و آنچه را که قبلاً می گفתי بگو.) (حديث صحيح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحيح امام بخاری: فتح الباری ۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوود) (عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲).

همچنان در حديث ديگری ميفرمايد: «فصل ما بين الحلال والحرام الدف والصوت في النکاح» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف و آواز است) (صحيح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱)

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسي حضرت عایشه (رضی الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضی الله عنها) را در مراسم عروسي اش به منزل شوهر وي نبیط بن جابر انصاري برد. رسول الله صلی الله عليه وسلم به او فرمود: «يا عائشة، ما كان معكم لهو؟! فإن الأنصار يعجبهم اللهو» يعني: «اي عایشه! آیا همراه شما سرگرمي (دف و غيره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمي را دوست دارند.» (بخاري)

در روايتي آمده است که آن حضرت صلی الله عليه وسلم فرمود: «فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟» يعني: «آيا کنيزي را با او روانه ساختيد تا دف بزند و آواز بخواند؟» عایشه رضي الله عنها گفت: او چه بايد مي خواند يا رسول الله؟ فرمود: بايد چنين

میخواند: «أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فحیونا نحییکم ولولا الذهب الأحمر ما حَلَّتْ بوادیکم ولولا الحنطة السمراء ما سمت عذاریکم»

معنی شعر: «ما آمدیم، ما آمدیم، سلام و درودمان گویند تا سلام و درودتان گویم اگر طلای سرخ نبود آراسته نمی گشت بیابان های تان و اگر گندم های طلایی نبود دوشیزگانتان فربه نمی گشتند.»

یادداشت:

طوریکه یاد آور شدیم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسی جایز است. ترانه ای که در آن به چیز حرامی دعوت داده نشود و چیز حرام در آن ستایش نگردد، و آن هم در قسمتی از شب، فقط زنان این کار را برای اعلام نکاح انجام دهند، همان طور که در سنت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است. (ابن ابی شیبیه در مصنف خود (16406) و ترمذی (1018) روایت کرده است.) اما زدن طبل در عروسی جایز نیست بلکه فقط باید با دف بسنده کرد.

گفتنی است که از ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالی علیهما جمیعاً) قول به مکروه بودن غنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

حکم آواز بدون موسیقی چیست؟

آواز یا ترانه بی بدون موسیقی و بدون طبل و دف و دیگر ادوات موسیقی جایز است، البته با وجود شرایط زیر:

- 1- در شعر آن کلمات منکر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقی بین زن و مرد و دیگر عبارات منکر دیگر).
- 2- عبارات شرک و کفر آمیز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتی بر علیه توحید باری تعالی یا مدد از اولیاء الله یا بر علیه دین یا یکی از ارزشهای دینی سخن گفتن)
- 3- نباید باعث شود که این آواز فرد را از عبادات و ذکر الله تعالی باز دارد و وی را به امورات بیهوده مشغول سازد.
- 4- بهتر است از شعرهایی استفاده شود که در راستای نشر دین و اخلاق باشد. (اناشید اسلامی).

آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است:

باید دانست که نزد فقهاء آواز خوانی حرام همانا ساز و سرودهای است که نفس ها را بر حرام بجنباند و آن را بر هوا و هوس بر انگیزد مانند غزل های که در آن سخنان شرم آور مثل توصیف زنان و ذکر شراب و سایر محرّمات باشد که به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جایز نیست. اما سرود و آواز خوانی مباح آنست که از آنچه ذکر شد سالم باشد، بنابر این مقدار اندک آن در اوقات شادی مانند عروسی و روز عید و نیز به خاطر ایجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسیقی جایز است، طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه آن را تجویز کردند.

اما بدعت هایی که امروز بعضی ها بنام ذکر و حلقه سماع سرودن موسیقی را پدید آورده اند حرام اند است و اسلام از آن مبرا و بیزار است. والله أعلم بالصواب.

حکم سرود و ترانه های اسلامی:

علمای کرام در مورد ترانه های اسلامی شروط و ضوابطی را بشرح ذیل وضع نموده اند:
- آلات موسیقی در آن استعمال نشود.
- به آواز زنان نباشد.

- سخنان بیهوده و نا مشروع در آن نباشد.
- دارای لحنی نباشد که شنونده را به مستی و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.
- در سرودن و شنیدن آن افراط صورت نگیرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوریکه همه اوقات خود را در آن ضایع سازد و از خواندن و شنیدن قرآن وی را دور نماید.

علاج شنیدن موسیقی:

آنچه از برادران و خواهرانی که معتاد به شنیدن موسیقی هستند و به آن علاقه خاص دارند نکات ذیل را بخاطر ترک پیشنهاد می‌داریم:

- باید بدانند که موسیقی از اعمال شیطان است و باعث خشم و غضب الله میشود.
- به ذکر الله سبحان پردازند زیرا با ذکر الله تعالی قلب مسلمان آرام و مطمئن میگردد، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (28) [الرعد: 28].

«همان کسانی که ایمان آورده‌اند (راه یافتگان همان کسانی هستند که) دل‌هایشان به یاد الله آرام میگیرد، آگاه باش که با یاد الله دل‌ها آرامش مییابد».

در خانه، موتر و دیگر جاهایی که به موسیقی گوش میداد کست قرآن کریم و یا ترجمه آن را بشنود تا شیطان از وی مأیوس شود. پیامبر گرامی ما چنین توصیه مینمایند: «بدون شک شیطان از خانه‌ای که سوره بقره در آن خوانده میشود متنفر می‌گردد».
کتاب های سیرت نبی و قصه های یاران راد مرد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم را به عمق مطالعه کند.

- میتوانند به بعضی ترانه‌های اسلامی گوش فرا دهند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان).

وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَ آيَاتِنَا إِلِيمًا ﴿٧﴾

چون آیات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روی بر می گرداند، گویی آنها را نشنیده است، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبرده. (۷)
واقعیت اینست که: تجارب نشان داده است که: شنیدن سخنان لهُ و باطل، آمادگی پذیرش حق را از انسان سلب می‌کند. از جانب دیگر باید گفت که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق و حقیقت در انسان می‌گردد. در ضمن قابل یاد آوری است که: گوش ندادن به سخن حق، نشانه‌ی استکبار است.

وکسی که کلام حق را نمی پذیرد، مثل کسی است که هر به هر دو گوش کر باشد. قرآن عظیم الشان در آیه متذکره میفرماید: زمانیکه آیات قرآن عظیم الشان بر این مجرم خوانده می شود با تکبر و عناد پشت میگرداند، حق را نمیپذیرد و به رهنمایی گوش نمیدهد؛ وطوری وانمود میسازد که هیچ چیزی را نشنیده و گوشش ناشنوکر است. ای پیامبر! چنین کسی را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

در تفسیر البحر المحیط آمده است: این آیه از چند جهت متضمن ذم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو در اعراض کردن و روی برگردانیدن که گویا آیات متذکره را نشنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است. (البحر المحیط ۱۸۴/۷ اثر ابو حیان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿۸﴾

و یقیناً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان باغ‌هایی پر از ناز و نعمت است. (۸)

برای مؤمنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل کنند و از نواهی الله و پیامبرش اجتناب نمایند، و بر شرعیت الله تعالی پایدار بمانند، بهشت جاویدان و پر از نعمتی را خواهند داشت و از نعمت‌ها و انواع لذایذ آن بهره میگیرند، از جمله خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس‌ها و زنان و حورالعین و سایر فضل و کرم‌های خدا که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است.

بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. از فحواي آیه مبارکه برمی‌آید که: ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از لطف بی نظیر الهی است.

همچنان باید گفت که: تکبر و اعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ایمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و آنرا باید جدی گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾

که در آن همیشه خواهند ماند؛ الله وعده کرده است وعده‌ای به حق و درست، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۹)

در آن نعمت‌های بهشتی برای همیشه تا دوام آسمان‌ها و زمین مستقر خواهند بود و هرگز از آن خارج نمی شوند، نه هرگز در آن فنا می گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می شوند و این وعده راستین قطعی و تغییرناپذیر و تخلف از آن صورت پذیر نیست زیرا پروردگار متان وعده‌اش را خلاف نمی کند و هیچ کس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا کننده تر نمی باشد.

حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مبنا و اقتضای مصلحت انجام نمی دهد. او تعالی ذاتی است که در تدبیر و افعال و در حکم و شریعتش با حکمت است. خوانندگان گرامی!

در آیات (10 الی 11) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ فِي رَوَاسِيٍّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾

آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینند، آفریده و در زمین گوه‌هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر زنده جان پراکنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم. (۱۰)

الله متعال آسمان‌ها را با آن همه وسعت و عظمت و استحکام، بدون ستون‌هایی که دیده شود بر زمین رفعت بخشید، کوه‌هایی با استحکامی را در زمین مستقر داشت تا تکان نخورد و زیور و نشود و شما را نابود نکنند با حرکت و جنبش در توازنش خلل ایجات نشود.

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، وگرنه به وسیله باد و آب از جای خود تکان می‌خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و غبار خلق می‌کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین‌های ریگزار را می‌بینی که ریگ در آن حرکت می‌کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله کوه‌ها همین است. (تفسیر کبیر ۱۴۳/۲۵).

الله تعالی انواع حیوانات و خزندگان را در زمین منتشر کرد، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و از آسمان آبی نازل کردیم تا به وسیله‌اش زمین را بعد از خشکسالی و قحطی سرسبز کند و در آن از هر روینده‌ای، جفت با طراوتی را مقرر داشت که دارای منظری زیباست؛ حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾
این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاراند. (۱۱)

ای مردم! همه چیزهایی را که شما می‌بینید و مشاهده می‌کنید همه مخلوقات خدا می‌باشند، اکنون ای کافران! «مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» نشان دهید که معبودان ادعا شده شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش الله متعال همسویه و برابر باشد، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ و شما به عبادت آنها می‌پردازید.

به راستی که کافران در گمراهی و بیخردی به سر می‌برند چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می‌شود و نه می‌بیند و نه سودی دارد و نه زیانی می‌رساند. آنان از حق و راهیابی دوراند. «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» زیرا هدایت را رها کردند و در مسیر گمراهی روان شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (12 الی 19) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم وصایا و اندرزهای لقمان حکیم به پسرش، آغاز مییابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند، زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۱۲)

«الْحِكْمَةُ»: نبوت، خردمندی، حکمت، وارد بودن و به راه درست رسیدن و رفتن در قول و عمل، و ایتقان یعنی شناخت از روی یقین در امور است. به عبارت دیگر، حکمت مجموعه فضائلی است که دارنده آن در پرتو آن هر کاری را در جای خود انجام می‌دهد و هر سخنی را در موقع مناسب اداء می‌کند. (تفسیر نور - دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحِكْمَةَ» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود. حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام میدهد. (لسان العرب مادهی «حکم» «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» «و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» طوری که در فوق یاد آور شدیم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق. خداوند متعال برای بنده صالح و توبه‌گارش لقمان دانش دینی، استحکام رأی حقانیت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهیز از گناهان شکر گزارش باشد.

امام مجاهد گفته است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).

ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مفسیر تفسیر: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» می نویسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ایوب علیه السلام یا پسر خاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر. همچنان در حدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، پس منت عطاى حکمت را بر او نهاد!

و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب.

«أَنْ أَشْكُرُ لِلَّهِ» به او گفتیم: در مقابل نعمت‌ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است.

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» و هرکس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی بر میگردد، زیرا پروردگار سبحان از جهانیان بی‌نیاز است، طاعت مطیعان به وی فایده‌ای نمی‌رساند و معصیت گنهکاران ضرری را متوجه اش نمی‌سازد.

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و هرکس کفران ورزد، یعنی کسی که با انکار از نعمت‌ها به ولی نعمت کفر ورزد، حق تعالی به عبادتش نیازی ندارد.

همه ستایش‌هایی نیکو و سپاسگزاری‌ها در همه احوال مخصوص او تعالی است، او از کافران بی‌نیاز است «در حقیقت خداوند بی‌نیاز است» از شکرگزاری وی و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

لقمان حکیم :

طبق روایت «وهب بن منبه» لقمان حکیم خواهر زاده ایوب علیه السلام، بود و مقاتل میفرماید که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسیر بیضاوی و غیره آمده است که عمر طولانی یافت تا اینکه زمان حضرت داوود را دریافت، و این امر که لقمان حکیم، زمان حضرت داوود را دریافته است در تعداد زیادی از روایت تذکر رفته است.

و در تفسیر الدر المنثور از حضرت ابن عباس چنین روایات است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه و شغل نجاری اختیار کرده بود. (اخرجه ابن ابی شیبه و احمد فی الزهد و ابن جریر و ابن المنذر و غیره)

و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشی کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشی با لب های بزرگ و ترکیده پا بود. (تفسیر ابن کثیر)

در روایاتی آمد است که یک نفر حبشی سیاه رنگ برای دریافت موضوع حامی بر پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصه نخور؛ زیرا که از سیاه رنگان سه بزرگ به گونه ای هستند که از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشی، و مهجع غلامی که حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود و حضرت لقمان علیه السلام. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع، عثمانی دیوبندی).

نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، اما آیات متعددی صفات و مواظبت حضرت لقمان را بیان و بدان اشاره فرموده است.

همچنان در قرآن عظیم الشان سوره مستقلی بنام لقمان می باشد. مهمترین موضوع درباره این شخصیت این است که آیا او پیامبر بوده یا نه. در این خصوص، طوری که در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اکثریت روایات موجود نبوت وی را نفی کرده و او را عبد صالح الله تعالی معرفی داشته اند.

طوری که در آیات (12 الی 19) سوره لقمان بیان شده که خداوند چگونه به او حکمت بخشیده سپس توضیح می دهد که لقمان در امر عقیده و ایمان و روش استوار و مقبول در زندگی به چه چیزهایی پسرش را پند می دهد.

به راستی لقمان کیست؟ داستان زندگی اش چگونه است؟

شمایل حضرت لقمان:

باید گفت در روایات داستانی آمده است که؛ در قلب قاره ای آفریقا طفلی به دنیا آمد که او را لقمان نام نهادند. این طفل در همان جا بزرگ شد.

حضرت لقمان؛ قدکوتاه داشت، سیاه پوست، دارای بینی پهن، لب های درشت و موی پیچیده و ژولیده. هر روز صبح به میان جنگل های پر از درخت آفریقا که دارای درختانی بلند بود، میرفت و از کوه های بلند و صعب العبور بالا میرفت. همیشه در حرکت و جنب و جوش بود، به طوری که ساق پاهایش درشت و استخوان هایش محکم شده بودند.

او انسان بود در جسم محکم و استوار و نیرومند بود و در مقابله با حیوانات درنده سریع و با جرأت بود و بلافاصله آنها را از پای در می آورد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی عقرب 1394 شمسی، 1436 هجری).

لقمان حکیم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حکیم، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود: ابن کثیر میفرماید: جمهور سلف اتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از عکرمه نبی بودن او نقل شده است، ولی سندش ضعیف است و امام بغوی فرموده است: مورد اتفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود. (مظهری)

ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتاده در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حق تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوت می خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که او به اختیار پیامبر داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشمم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نیز حضرت قتاده منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید: که تو چرا حکمت را بر نبوت ترجیح دادی؟ وقتی بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوت پست بسیار حساسی بود که اگر بدون اختیار به من داده میشد، حق تعالی آن را از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را اداء کنم، و اگر من به اختیار خود آن را میخواستم، مسئولیت اش به عهده ی من گذاشته میشد. (تفسیر ابن کثیر).

پس وقتی عدم نبوت حضرت لقمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که «ان اشکر» میتواند به صورت الهام باشد که اولیا الله بدان مقام نایل میگردند. (تفسیر معارف القران: مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور نبوت و حکمت: لقمان شب و روز در فکر بود. در هنگام گردشش در مورد طبیعت و جهان هستی، آمدن شب و روز با دیدن حیوانات و پرندگان و به طور کلی در همه چیز می اندیشید و با دیده ی تأمل و تفکر به همه چیز نگاه می کرد.

روزی از روزها هنگامی که لقمان طبق عادت همیشگی اش در میان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگی شدیدی کرد که تمام وجودش را گرفته بود. زیر سایه ی درختی نشست تا خستگی از تنش دور شده و نیرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگی او را رها نمی ساخت و خواب بر او چیره شد. چشم هایش را بست و در کمال آرامش به خواب عمیقی فرو رفت.

در خواب ملائکه ای از جانب خدا بر او نازل شد و به او مژده داد که خداوند او را برگزیده است و او را میان انتخاب نبوت و حکمت مختار ساخته است. او نیز از ترس این که مبادا نتواند مسئولیت و مشکلات نبوت را تحمل کند، حکمت را انتخاب کرد.

پس از آن از خواب بیدار شد و چشمانش را گشود. وقتی به اطرافش نگاه کرد، تمام چیزهایی را که می دید همان هایی بودند که قبلاً دیده بود، ولی بینش او نسبت به آنها تغییر کرده بود و طور دیگری در مورد آنها اندیشه می کرد. احساس کرد که قلب و جانش در وجودش پاک شده و مشغول تسبیح خداوند می باشند و از افق های مادی و دنیوی گذشته اند. دنیا را زیباتر میدید و احساس زیبایی می کرد و در خود احساس بزرگی و عظمت می نمود.

پس سجده ی شکر گذاشت و بر زمین افتاد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمد یانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

بندگی و اولین تجربه ی انسانی لقمان:

لقمان به دست عده ای راه زن و برده فروش اسیر شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به این ترتیب لقمان به برده ای اسیر تبدیل شد که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود نداشت. این اولین تجربه ی انسانی بود که او در زندگی با آن برخورد کرد

و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنایی سپیده دم تاریکی‌ها را می‌زدود و سیاهی‌ها را در نوردید. همین دانش و حکمت او بود که موجب آزادی و رهایی او از قید بردگی و بندگی شد و به مدارج بالا و مناصب والای اجتماعی نایل آمد.

ابن‌کثیر می‌گوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم جگر آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو جگر و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست.»

در این هنگام مالکش با حیرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاری که انجام داده از او پرسید: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ‌ترین و هم شیرین‌ترین و خوشمزه‌ترین اعضای بدن می‌باشند؟

گذشته از امتحانی که آقایش میخواست از او به عمل آورد یا غیر آن، مهم حکمت و دانش لقمان در پاسخی است که به او داده و نکاتی که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزی است برای آیندگان. پاسخ لقمان این گونه بود:

سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترین و پاک‌ترین چیزها می‌باشند و هرگاه پلید و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترین و تلخ‌ترین چیزها می‌باشند. از این پس جایگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغییر پیدا کرد و دیگر همچون برده‌ای اسیر با او رفتار نمی‌کرد. سپس لقمان بر این وضع ماند، تا این که خداوند امکان رهایی و آزادی او را از بردگی فراهم ساخت.

مفسرین مینویسند که: در یکی از روزها حضرت لقمان در مجلسی بزرگی برای مردم حکمت بیان میکرد، شخصی آمد و از او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفندی می‌چرانیدی؟ لقمان حکیم، فرمود بلی، من همانم او پرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تورا بزرگ می‌دانند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راه‌های دور می‌آیند؟ لقمان حکیم، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می‌دهم: یکی این که همیشه راست می‌گویم و دوم اینکه از گفتار بیهوده اجتناب می‌ورزم. و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها را اختیار کنی تو را بدن درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

- 1- دیده به پایین دوختن،
- 2- کنترل کردن زبان،
- 3- قناعت بر رزق حلال،
- 4- حفظ شرمگاه،
- 5- استوار ماندن بر راستگویی،
- 6- وفا به عهد،
- 7- اکرام میهمانان،
- 8- مراعات همسایه،
- 9- ترک کردار و گفتار بیهوده. (تفسیر ابن‌کثیر، اخذ شده از تفسیر معارف القرآن تألیف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.)

قاضی در میان بنی اسرائیل:

آوازه‌ی لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان‌ها افتاد. بزرگان سخنان او را نقل می‌کردند و دریافتن راه‌حل مشکلات از سخنان او بهره می‌جستند. با گذشت روزگار لقمان در همه جا و نزد هم‌همی مردم مشهور شد تا اینکه در زمان حضرت داوود - سلام و درود خدا بر او باد - در این میان بنی اسرائیل به عنوان قاضی انتخاب شد. با استفاده از عقل سلیمش و صفای باطنی‌اش و دانش و حکمتی که داشت، در رفع منازعات و اختلافات میان مردم میکوشید و سخنان او مورد پذیرش هم‌همی طرف‌های دیگر بود و به این ترتیب جایگاه و احترام او نزد همگان بیش از پیش ارتقا یافت. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾
به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به پسر خویش گفت درحالی‌که او را موعظه می‌کرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳)

«یَعِظُهُ»: او را اندرز می‌دهد، نصیحت می‌کند. لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می‌داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: که ای پسرم! عاقل باش و هیچ کس و هیچ چیز را اعم از اینکه انسان باشد یا بت، شریک الله تعالی قرار مده. و برای پسر خویش گفت که: شرک از بزرگ‌ترین گناهان، بدترین خطاها و زشت‌ترین اعمال ناپسند است. زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هر کس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترین انسان است و از همه کس از منطوق و عقل و حکمت دورتر است، باید گفت که الله تعالی به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی‌نیاز و ستوده می‌باشد.

اولین وصیت لقمان به فرزندش:

ما بر این اصل معتقدیم که توحید خالص پیام‌های حیات بخش آسمانی است، و همان فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، و در دعوت هم‌همی پیامبران، اصلی بوده که مردم را بدان فرا می‌خواندند، و هر چیزی که بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غیر خدا، یا نسبت دادن فرزند به خدا، یا اعتقاد به حلول او در یکی از موجودات، شرک و انحرافی است که تمام پیامبران از آن بیزاری جسته‌اند.

اولین وصیت حضرت لقمان به فرزندش همین بود که؛ تنها خدای یگانه را پرستش کند و کسی را شریک او نگرداند؛ چون شرک ظلمی بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ی بین فرزند و پدر و مادرش آگاه می‌سازد. او به پسرش یادآور می‌شود، که اگر پدر یا مادر مشرک باشد یا هر دوی آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار کنند، نباید از آنها پیروی کند و باید از خداوند پیروی کند، چرا که سرانجام و بازگشت به سوی اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَمِيمٍ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾

و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالایی ضعف به او حمله شد. و جدا کردن او از شیر در طی دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش که بازگشت (همه) به سوی من است. (۱۴) الله تعالی به انسان امر فرموده است که به پدر و مادر خویش نیکی و احسان کن و این احسان و نیکی را بر او واجب گردانیده است.

«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» زیرا مادرش با ناتوانی مُضَاعَفِي که از اثر مشقت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدت بارداری و شیر خواری اش را با زحمت سپری می‌کند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 36 سوره النساء) میفرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا» یعنی: «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.»

و باز هم میفرماید «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (الأحقاف: 15) یعنی: «و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.»

وصایای رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت».

همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

همچنان در حدیثی دیگری آمده است: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أي يُبارك له فيه) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والديه، ولیصل رحمه) [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

هكذا پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قيل: من يا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟ فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی که پدر و مادرش، هر دو یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش

اوزحمت وسختي بسياري راتحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسياري بکشد نمي تواند حتي جزئي از زحمات آنها را جبران کند.

شخصي نزد پيامبر صلی الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله، من مادرم را بر روي شانه ام فرسنگ‌ها درشدد گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ي زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پيامبر صلی الله عليه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقه واحدة) (يعني طلقه واحدة من آلام الولادة) يعني: «شاید بتواند پاسخ يکي از دردهاي زایمان او باشد.»

همچنين پيامبر صلی الله عليه وسلم مي‌فرماید: «من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» {بخاري در «الأدب المفرد»} يعني: «آنکه والدینش را راضي نماید، خداوند را راضي کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخشنود کرده است.»

سر پرستي و محافظت از والدین:

شخصي مسلمان نگهداري از والدینش را بر عهده دارد، نفقه اي آنها بر عهده او مي‌باشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضاي خداوند بهره‌مند گردد.

اگر فرزند صاحب دارايي باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وي واجب است تا براي ايشان خرج کند. شخصي پيش پيامبر صلی الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم من صاحب مال و اولادي هستم و پدرم ميخواهد مال مرا از من بگیرد. پيامبر صلی الله عليه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) يعني: «تو و مالت از آن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نيکي با والدین:

مسلمان به نيکي کردن در حق والدین مشتاق است، حتي اگر آنها کافر باشند، أسماء دختر ابو بکر (رضي الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پيشي گرفتم، در حالیکه او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: يا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پيشي گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دين خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پيامبر صلی الله عليه وسلم فرمود: (نعم، صلی أمك) [مسلم] يعني: «آري، با او پيوند نگه دار.»

هنگامي که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شايد سعد از دينش بر گردد. اما او بر ايمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روي گرداند، و به او گفت: اي مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشي و هر کدام يک يک از وجودت خارج شود از دين خود دست بر نمي دارم. اگر خواستي چيزي بخور و اگر خواستي نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در اين باره فرمود: «وَأِنْ جُهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: 15] يعني: «و اگر تو را وادارند تا در باره چيزی که تو را بدان دانشی نيست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [لی] در دنيا به خوبی به آنان معاشرت کن.»

احترام با احساسات والدین:

شخصي مسلمان از هرکاري که موجب بي‌احترامي به والدینش گردد، دوري ميکند حتي اگر چيز جزئي و ناچيزي باشد، مثلاً گفتن کلمه‌ي «اف = واي بر شما». خداوند متعال مي‌فرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» [الإسراء: 23] يعني: «آن‌ها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.»

والدین خویش به آسما شان صدا نکنید:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می زند، میگوید: پدر! یا مادر! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابو هریره رضی الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

پیش از والدین باید ننشینید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید:

از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و...

لازم است که در حضور آن‌ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالی میفرماید: «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي بِرُحْمَةٍ وَأَنَا مَتَّعْتُ بِرَحْمَتِكَ مَا عَدَّ لَكَ الْبَاطِلُ» (الإسراء: 24) یعنی: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.»

به خانم و اولاد های خویش نسبت به آنان برتری ندهید:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از سه نفری که در بیابان سفری داشتند؛ برای ما حکایت میفرماید که برای سپری کردن شب وارد غاری شدند. وقتی وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ی بزرگی از کوه سرازیر گردیده و آستانه‌ی غار بسته شد. هرچقدر سعی کردند تا تخته سنگ را جابجا نمایند نتوانستند.

مطمئن شدند که در همانجا هلاک خواهند شد. اندیشه نمودند تا هرکدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد که به برکت اعمال نیکش، آنان را نجات دهد.

یکی از آنان گفت: بار خدایا من پدر و مادری داشتم که پیرو فرتوت بودند و قبل از ایشان هیچیک از اعضای خانواده، و خدمتگاران را سیراب نمی‌کردم، روزی در جستجوی درخت دور رفتم و زمانی بازگشتم که آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شیرشان را نوشیدم، چون دیدم که آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بیدار کنم و یا یکی از اعضای خانواده و خدمت گزارانم را شیر بنوشانم، من همچنان صبر کردم که آنها بیدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌ای که صبح دمید، در حالیکه کودکام در پیش پایم از گرسنگی جزع و فزع می‌کردند. پس آنها از خواب بیدار شده و سهم شیر خود را نوشیدند. خدایا اگر این کار را برایت کردم ما را از این مشکل نجات ده.

سپس هرکدام اعمال نیک خود را بیان داشته و دعا کردند و صخره از دم غار به کنار رفت و آنها به فضل این فرزند نیکوکار و رفتار نیکویی که دوستانش داشته‌اند از غار بیرون آمده و نجات یافتند. [متفق علیه]

به این ترتیب شخصی مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم می‌شمارد، و با این شیوه‌ی رفتار به مثال و نمونه برای زن و فرزندان در نیکی در حق والدین تبدیل می‌گردد. تااینکه وقتی او و همسرش هر دو پیر شدند، فرزندانشان با آنان نیکو رفتار کنند همچنان که پدرانشان با والدینش نیک رفتار نموده است. روایت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: **(بروا آباءکم تبرکم أبناؤکم)** [طبرانی] یعنی: «با والدینتان نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند.»

دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ:

شخصی مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا

میکند. در قرآن کریم درباره‌ی حضرت نوح - علیه السلام - بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: (اذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له) [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع میشود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که از آن سود برندیافرزند صالحی که برای او دعا کند.»

شخصی مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذر هایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن می‌خواند و پاداش آن را به آنان هدیه میکند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گذارد.

وَأَنْ جَاهِدَكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

و هرگاه آنها سعی ورزیدند که تو را وادارند به این که چیزی را با من شریک قرار دهی که به آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن، و در دنیا با آنان به خوبی رفتار کن. و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگشته است، باز بازگشتان به سوی من است، پس شما را از آنچه میکردید آگاه می‌سازم. (۱۵).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام قرآن عظیم الشان مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بی قید و شرط: اطاعت مطلق و بی قید و شرط همانا اطاعت از الله تعالی، پیامبر صلی الله علیه وسلم و اولی الامر. است طوریکه میفرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، 59).

دوم: عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و... است طوریکه پروردگار با عظمت ما (دسوره حزاب، آیه 1) میفرماید: «وَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ»، و یا طوریکه میفرماید «لَا تُطِيعُوا مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا» (انسان، 24)، و یا «لَا تَتَّبِعُوا سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (ص، 26).

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد. طوریکه یاد آور شدیم که شخصی مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش میباشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود. حق الله، بر هر حقی از جمله حق والدین، نیر مقدم است.

عدم اطاعت از والدین در شرع:

طوریکه در آیه 15 این سوره مبارکه خواندیم: ای انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند که به الله تعالی کافر شوی و به او چیزی را شریک آوری، یا تو را به گناه

مأمور داشتند از این امر شان اطاعت مکن؛ زیرا اطاعت والدین در امور مشروع لازم است و فرمان پذیری مخلوق در کاری که نافرمانی آفریدگار باشد لزومی ندارد. ولی نباید فراموش کنی که: نافرمانی در این زمینه تو را به بی ادبی در برابرشان وا ندارد، بلکه با آنان باید صحبت نیکو و مهربانی داشته باشی.

طوری که یاد آور شدیم در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم و واجبی نیست، ولی زندگی عادی را باید با آنان حفظ کرد.

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» بلکه با آنان صحبت نیکو و مهربانی داشته باش، هر چند که کافر هم باشند- چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی شود.

باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتی با والدین مشرک).

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، خدای متعال میگوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بَنِي إِنْهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (۱۶)

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی ماند. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» بی گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان و باطن امور آگاه است. علم وی به هر امر نهانی‌ای میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَا بَنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾

فرزندم نماز را برپا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم است. (۱۷)

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامه نماز به کامل‌ترین وجه اش به گونه‌ای که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است.

لقمان، پس از تبیین و تفهیم عقیده بیکتاپرستی و چگونگی معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگردانی، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش میکند و می آموزد و میگوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگی را روشنی می بخشد، پس اولین دستورشان، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهای زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگی ها پاک نماید. (سوره شمس آیات متبرکه 9 الی 10).

به تمام صراحت ملاحظه میشود که یکی از وظایف و مسولیت والدین نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زیرا پاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم.

در آیه مبارکه در یافتیم که وجوب امر به معروف ونهی از منکر واقامه نماز، تنها مخصوص دین مقدس اسلام نیست. بلکه قبل از اسلام نیز، لقمان فرزند خویش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش کردن به نماز یگانه راه و طریقه مطمئن است که میتوانیم فرزندان خویش مؤمن والله پرست واقعی و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم.

همچنان در این آیه متبرکه حضرت لقمان فرزند خویش را مأمور به انجام «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» ساخت که امر به معروف کند؛ یعنی مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بیاور یعنی مردم را به هر خیر و راهیابی که نقل و عقل به شایستگی آن دلالت دارد فرا خواند.

طوریکه ملاحظه میشود در قرآن عظیم الشان؛ امر به معروف، همیشه و قبل از نهی از منکر آمده است. «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و این فورمل علمی ما را به یک منطق میرساند که: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می گردد. برای یک مؤمن مسلمان کافی نیست که خودش در مسیر حق قرار داشته باشد، بلکه لازم است که؛ دیگران را نیز به مسیر حق دعوت بدارد.

در ضمن قابل یاد آوری است: کسی که میخواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس های مردم درگیر شود، باید به وسیلهی نماز خود سازی و خود را از ایمان سیراب کند. همچنان لقمان به فرزند خویش توصیه فرمود که نهی از منکر نماید؛ یعنی آنان را از اموری که شرایع با حکمت الهی و فطرت راستین نهی کرده باز دارد.

ولی توصیه اش کرد تا با مهربانی و نرمی و با حکمت و ملایمت این کار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهی از منکر می نماید، آزار و اذیت مردم را تحمل داشته باشد؛ زیرا روش انبیا و پیامبران همچنین است.

واقعیت هم همین است که در تبلیغ دین و اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر، باید انسان و مبلغ صبر، حوصله و سعه صدر داشته باشیم. «وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ» نهی از منکر، با تلخی ها و ضرار های شیطانی و ابلیسی گناهکاران همراه است، مبدا انسان روزی به خستگی مواجه شود و از رسالت تبلیغاتی خویش عقب نشینی کند.

ما در توصیه های لقمان حکیم، این حقیقت را دریافتیم که: او می فهمد که در این راه و در این مبارزه فرزندش به سختی ها مواجه می شود، بنابر همین در آیت است که به فرزند خویش فرمان صبر میدهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز

صادر نمی‌کند. بناءً باید گفت که: امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان میرسد ارزش دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملايمات از حقیقت ایمان سرچشمه میگیرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسیر کبیر ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

(پسرم!) و با تکبر از مردم روی مگردان و در زمین خرامان راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۷)

«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقین» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یکبار در قرآن آمده است.

«تُصَعِّرْ»، نوعی از مریضی است که معمولاً شتر به آن اغشته می‌شود و بر اثر آن گردنش کج می‌شود.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: تو بر اساس تکبر مثل شتر مریض، گردن خودت را با مردم کج نکن. روی خویش را با تکبر و به گونه توهین آمیز از مردم مگردان، بلکه با ایشان با پیشانی باز برخورد و پیش آمد کن، با مردم تبسم نما و آغوشت را برای بندگان الله تعالی باز نگهدار. و حتی اگر کمترین کس با تو سخن میگوید، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.

باید با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم. امام قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحقیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن عباس (رض) نیز چنین است. (تفسیر قرطبی ۷۰/۱۴).

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» در روی زمین با تکبر، خرامان فخر فروشی و نخوت راه مرو یعنی: خود بینانه، فخرمآبانه و گردن کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: و در زمین با تکبر و سرمستی راه نروید، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» «اسراء، 37». بصورت کل؛ تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. باید گفت که: تواضع و فروتنی در برابر تمام انسان‌ها لازم است؛ اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم و لازم‌تر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ایمان است. «أَدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره مائده 54)

هدف، نهی از تکبر و گردن کشی است. زیرا خداوند سبحان کسی را که در دلش متکبر باشد، به زبانش فخر فروشی کند، خود را بزرگ بیند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلکه اشخاص فروتنی را دوست می‌دارد که با بندگانش پیش آمد نیکو دارند.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من جر ثوبه خيلاء لا ينظر الله إليه يوم القيامة». «هر

کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، الله تعالی در روز قیامت به سوي او (به نظر رحمت) نگاه نمیکند».

«لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمیدارد» «اختیال»: تکبر و خود بر تربینی است.

«فخور»: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های الله تعالی بر خود، از باب فخر فروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» [الضحی: 11] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگویی».

وَأَفْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، و صدایت را آهسته بدار، همانا بدترین آوازه‌ها، آواز خران است. (۱۹)

یعنی زمانی که راه می‌رفتی تواضع داشته باش و با تکبر و خود پسندی راه مرو، رفتارات نه کند باشد و نه شتاب زده.

دین مقدس اسلام، دین جامعی است و حتی برای راه رفتن هم دساتیر و احکامی خاصی خود را دارد. میانه روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظیم الشان است. شخصی مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه‌ی کارها میانه روی را باید مراعات کند.

لقمان حکیم به فرزند خویش در جمله نصایح می‌فرماید: «أَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» وقتی سخن می‌زنی صدایت را پایین بیاور؛ زیرا این از حسن ادب و کمال عقل است.

به صدای بلند با مردم سخن مگوی که صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نیست. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» به یقین که نارساترین، بدترین و ناپسندترین آوازها آواز خر است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه خر می‌باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است.

قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغ‌ها می‌باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام:

در یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش فرمود: «إياكم والجلوس على الطرقات» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلی الله علیه وسلم: «فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما حق الطريق؟ قال صلی الله علیه وسلم: «غض البصر، وكف الأذى، ورد السلام، وأمر بالمعروف، ونهي عن المنكر» [متفق علیه] یعنی: «از نشستن در راه‌ها بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما چاره‌ی از این نشستن‌های مان نداریم که در آن صحبت می‌کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزیر از نشستن شده‌اید، حق راه را بدهید. گفتند: حق راه چیست، رسول الله (ص) فرمود: حق راه این است که نگاه چشمان از زنانی گرفته شود که از مسیر نشست آنها عبور میکند، و باید از آزار و اذیت قولی و عملی راه‌گذران خود داری کنند و پاسخ سلام کسانی را بدهند که به آنها سلام میکنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منکر از آنها نهی نمایند.

مطالعه‌کنندگان گرامی محدثین می‌نویسند: عمر (رض) شخصی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر میکند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید

پس به او گفت: «لا تمت علينا ديننا املك الله». «دين ما را بر ما نميران، خدا تو را بميراند».

همچنين نقل است كه: عمر (رض) شخصيرا ديد كه سرش را فروانداخته و خود را بي رmq و خاكسار نشان ميدهد پس به وي گفت: «ارفع رأسك فإن الاسلام ليس بمریض». «سرت را بردار زیرا اسلام مریض نیست». يعني: با نشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون راه ميرفتند، به شتاب راه ميرفتند. پس معنای «وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكِ» [لقمان: 19] اين است: در راه رفتنت خرامان و متكبر مباش.

چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش:

مطالعه کنندگان گرامي!

لقمان را گفتند: ادب را از كه آموختي؟ گفت: از بي ادبان: هر چه از ايشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهيز كردم.

- لقمان، در خطاب به پسرش گفت: اي پسر! دنيا بحري عميق است و بسياري از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقواي الله را كشتي آن بحر بگردان كه درون كشتي، ايمان و بادبانش توكل بر الله متعال باشد. آن گاه اميد است، نجات يابي. در غير اين صورت تو را رستگار نمي بينم.

- بصورت كل بايد بعرض برسائيم كه: خلاصه اي از وصاياتي لقمان، جامع بين فضائل دين و آخرت و مكارم اخلاق در دنيا، شامل نه امر و سه نهي و هفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نيكي با پدر و مادر، شكر و سپاسگزاري از الله متعال و از پدر و مادر، همنشيني و معاشرت پسندیده در دنيا با پدر و مادر، پيروي از راه مبارك پيامبران و شايستگان، ادای نماز، دستور به نيكي، بازداشتن از بدی، اعتدال و ميانه روي در راه رفتن، كاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهي عبارتند از: دوري از شرك، تحقير نكردن مردم و روي نگردانيدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متكبرانه و افتخار آميز.

هفت تعليل و يا اسباب تعليل عبارتند از:

1-...ومن يشكر فإنما يشكر لنفسه... (آيه: 12)،

2-...إن الشرك لظلم عظيم. (آيه: 13)،

3-...إلى المصير... بما كنتم تعملون. (آيات: 14 و 15)،

4-...إن الله لطيف خبير (آيه: 16)،

5-...إن ذلك من عزم الأمور. (آيه: 17)،

6-...إن الله لا يحب كل مختال فخور (آيه: 18)،

7-...إن أنكر الأصوات لصوت الحمير (آيه: 19).

خوانندگان گرامي!

در آيات (20 الي 24) موضوعاتي از قبيل: با وجود اين همه نعمت و دلايل توحيد، ناسپاسي آفريدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طريق بد، روش كافران است، مورد بحث قرار ميگيرد.

ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾

آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را (چه نعمت های ظاهر و چه نعمت های باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره الله مجادله می کنند. (۲۰) امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت های محسوس و معقول و نعمت هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲).

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» در بین انسان ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می پردازند؛ اما هیچ بیان و کتابی ادعا و سخن آنان را مستند نمی سازد و مورد تأیید قرار نمی دهد.

امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می باشد؟ در همان اثنا صاعقه ای او را برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می کردند).

«منیر» یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی. باید گفت که: جدال منطقی نیکوست، «و جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (با مخالفان) به شیوه ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن (125 سوره نحل) ولی جدالی که بدون پشتوانه ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْعَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾

هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت میکنند)؟ (۲۱) برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالی غفور ورحیم که همانا راه «ما أَنْزَلَ اللَّهُ»
ب: راه شیطان. که زشتی کار و شرک آنان به پروردگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوی آتش برا فروخته دوزخ فرا خواند که کافران را می سوزاند؟

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

و هر کسی که روح خود را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد به دستگیر محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی الله است. (۲۲) امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴).

احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند می سپرد، به حال شخصی تمثیل میکند که میخواهد به کوهی بلند و سر به فلک کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست اویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست اویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن میرسد.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در ضمن قابل یاد آوری میدانم که: تسلیم شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، باید با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوی ماست، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است آگاه است. (۲۳)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از محزون شدن به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است. طوریکه میفرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ» ای پیامبر! بر کسیکه به رسالت تو کفر ورزد و دعوتت را تکذیب کند تأسف مخور و از عملکردش غمگین مباش؛ زیرا تو رسالت خویش را انجام دادی، امانت را ادا کردی و به نصیحت امت پرداختی. ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگینت نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد آور میشود که: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند. ای پیامبر! تو در تبلیغ و موعظه‌ی آنان کوتاهی نکردی که تونگران باشی.

«إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا» نزد ما بر میگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده‌اند، با خبر می‌کنیم.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خدا از حیل و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالی به رازهای دل‌ها و خاطرات ضمیرها آگاه است و هیچ چیز نهانی از او مخفی نیست.

نَمْتَعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضُرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می‌گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می‌کنیم. (۲۴)

باید بدانیم که در قیامت، انسان مطابق به اعمال که در دنیا انجام داده مورد مواخذه قرار می‌گیرد و ارزش کارها را با توجه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار میدهد.

از جانب دیگر ماباید فریب نعمت های کوتاه و موقت دنیوی را نه خوریم، باید بدانیم که این نعمت ها در برابر نعمت های آخری اندک و ناچیز است.

این نعمت ها زوال پذیر بوده و با نعمت های همیشگی و جاویدانی قابل مقایسه نیست، نعمت های دنیوی کمترین از کمترین ها میباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که رفاه مادی، نشانه‌ی سعادت انسان نمیگردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (25 الی 32) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

و اگر از ایشان پرسى چه كسى آسمانها و زمين را آفريده است گویند الله، بگو: الحمد لله (كه خود شما معترفید) ولي اكثر آنها نمی‌دانند. (٢٥)

در طول تاریخ دیده شده که: انحراف مشرکان معمولاً برخاسته از جهل و نادانی آنان سر چشمه گرفته است. طوری که در آیه متذکره آمده است: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ای پیامبر! اگر از مشرکین مکه بپرسی که آفریدگار آسمانها و زمین کسیت؟ جواب خواهند داد که فقط خداوند یگانه است.

دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر المیسر در مورد این آیه می نویسد: با چنین اقراری دلیل بر آنان اقامه شد؛ زیرا کسی که این موجودات را آفریده سزاوار آن است که به یگانگی عبادت شود. اکنون برای شان بگو: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاری است که از گفته های شما بر خودتان دلیلی اقامه کرد. آری! بیشتر کافران فکر نمیکنند که چه کسی در برابر نعمت‌ها مستحق عبادت است و چه کسی در برابر بخشش هایش با توحید و عبودیت سزاوار شکران است؛ از همین رو دیگر چیزها را به او تعالی شریک می آورند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» بلکه اكثر شان نمیدانند یعنی: نمینگرند و تدبر نمیکنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش میباشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيِّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

هر چه در آسمان و زمین است همه ملک، از الله است. در حقیقت الله همان ذات بی‌نیاز و ستوده است. (٢٦)

الله تعالی معبود بر حقی است که غیر او پروردگاری دیگری وجود ندارد.

او تعالی از مخلوقاتش بی‌نیاز است؛ نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست تنها خداوند، خالق و مالک آفریده هاست، و تنها اوست که بی‌نیاز و سزاوار ستایش است. ستایش نیکو و شکران فراوان مخصوص او تعالی است و حمد و ثنا در اول و اخیر و در هر زمان و مکان و در همه احوال سزاوار اوست.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و ابحار (دوات گردد) و هفت بحر دیگر به آن کمک برساند سخنان الله به پایان نرسد، یقیناً الله غالب باحکمت است. (٢٧)

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوری که در (آیه 109، سوره ی کهف) میخوانیم: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.) امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمانها و زمین را برای انسانها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتیها پایان نمی پذیرند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۴).

ابن جوزی مینویسد: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین میباشد: آنگاه با این قلمها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلمها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی رسد و تمام نمی گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶).

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهی اش غالب است، هر که با وی دشمنی کند خوارش میسازد، هر که با او دوستی ورزد عزیزش میدارد و در آفرینش و عملکرد، و حکم و شریعتش با حکمت است.

شان نزول آیه 27:

833- ابن جریر از عکرمة روایت کرده است: اهل کتاب از رسول الله (در باره روح سؤال کردند. پس خدای پاک آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» و از تو درباره روح میپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز اندکی به شما نداده اند» (اسراء: 85) را نازل کرد. یهود گفتند: تو گمان میکنی بهره ما از علم خلی اندک است در حالیکه برای ما تورات نازل شده که سراسر حکمت است و کسی که به او حکمت داده شود صاحب خیر بی شمار است. «آیه وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» نازل شد. (طبری 28401 روایت کرده این مرسل است).

834- ابن اسحاق از عطاء بن یسار روایت کرده است: این کلام خدا «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» در مکه نازل شده بود. چون پیامبر به مدینه هجرت کرد. دانشمندان یهود آمدند و گفتند: برای ما خبر رسیده است که تو میگویی، بهره شما از دانش بسیار اندک است. منظور تو ما هستیم یا قومت؟ پیامبر گفت: مرادم همه شما هستید. دانشمندان یهود گفتند: خود به کتابت میخوانی که برای ما تورات عطا شده است که همه معلومات و دانشها در آن درج شده است. پیامبر گفت: معلوماتی که در تورات آمده است نسبت به علم الله بسیار اندک است. پس الله آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل کرد (طبری 28150 مرسل است).

835- ابن ابوحاتم این حدیث را با همین عبارت از سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده است (ضعیف است، طبری 28148 از ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است در این اسناد راوی است که نامش ذکر نشده و ابن کثیر 3 / 557 نام این راوی را محمد بن ابو محمد گفته که مجهول است چنانچه در «میزان اعتدال» و «تقریب التهذیب» [2 / 130 ناشر دار الکتب العلمیه بیروت] آمده است. «فتح القدیر» 2054 تخریج محقق.)

836- ابوشیخ در کتاب «عظمه» و ابن جریر از قتاده روایت کرده اند: مشرکان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزدیک به تمام شدن است. پس خدا آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ» رانازل کرد. (طبری 28147 از قتاده روایت کرده است).

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

آفریدن شما و برانگیختنتان [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست. (٢٨)

«خَلَقَكُمْ»: آفریدن شما در ابتداء جهان.

«بَعَثَكُمْ»: زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهای جهان.

«كَنَفْسٍ وَاحِدَةً»: آفرینش یک انسان و زنده گرداندن او، با آفرینش همه انسانها و زنده

گرداندن ایشان هیچ تفاوتی ندارد، و اصلاً مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان»

و «کوچک» و «بزرگ» در برابر قدرت بی‌انتهاء خدامعنی ندارد.

در علم و قدرت الهی، کمیّت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد.

ای انسان‌ها! آفرینش و زنده کردن دوباره‌تان در نزد الله متعال در آسانی و سهولت، فقط

مانند آفرینش و برانگیختن یک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن

هم فوراً می‌شود و لباس هستی به تن می‌کند.

صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن

تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه‌ی صاوی ٢٥٩/٣)

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» «بی‌گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است

«بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند: آیه مبارکه درباره‌ی ابی بن خلف و جمعی

دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: الله تعالی ما را در

چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آنگاه

گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو می‌گویی که ما همه

در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم؟ پس، الله متعال این آیه را نازل فرمود.

(تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را [نیز] در شب درمی‌آورد و

آفتاب و ماه را تسخیر کرده است، هر یک تا مدتی معین در حرکت است، و (آیا ندیدی که)

الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (٢٩)

خوانندگان گرامی!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است.

همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه

و با طرح و برنامه بزرگی صورت می‌گیرد.

پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه می‌فرماید: آیا نمی‌بینی و نمی‌دانی که خدای توانا

تاریکی شب را در روشنایی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره

میکند و بنا به حکمتش به این می‌افزاید و از آن میکاهد؟

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» آفتاب را برای مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدار خود تا مدتی محدود معین و تعیین‌پذیری و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟

«وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حق تعالی به کارهای نیک و بد انسان‌ها داناست، هیچ امر پنهانی از او پوشیده نیست و هیچ چیزی از وی غایب نمی‌ماند. واقعاً ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰)
اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است. (۳۰)
مطالعه کنندگان گرامی!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیه ۲۴ الی آیه ۳۰) این سوره مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجمله: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی، کبیر و در هر آیه به یکی از این صفت الهی اشاره‌ی بعمل آمده است، بطورمثال: در آیه ۲۵، خالقیت خداوند متعال مطرح شده، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...»، در آیه ۲۷، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» و در آیه ۲۸، «مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ» قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معاد (بازگشت) انسان بیان گردیده است.

مرحوم عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به‌جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهاست که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن)
تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حق است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱)

آیا نمی‌بینی که چگونه کشتی به دریا به لطف و احسان الله سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را نشان دهد؟! یقیناً در این (کار) دلایل (وحدانیت الله) است برای هر صبر کننده شکر گزار. (۳۱)

کلمات «صَبَّارٍ» و «شَكُورٍ» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می‌دهد.
ابن کثیر گفته است: الله تعالی خبر میدهد که همین بحر را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی را قرار نمیداد، کشتی حرکت نمی‌کرد. (مختصر ۶۹/۳).

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

و هنگامی که موجی همچو سایه بان آنها را فراگیرد، الله را خالصانه میخوانند و عبادت را خاص او میدانند، اما وقتی آنان را به سوی خشکه نجات دهد پس برخی از ایشان میانه رو هستند، و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمیکنند. (۳۲)

دکتر عایض بن عبدالله القرني مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: زمانی که کافران به کشتی ها سوار میشوند و موجها مانند ابر یا کوهی ارتفاع مییابد و ناشکیبایی و ترس از هلاکت بر آنان چیره میشود به الله متعال پناه میبرند و در برابر اش خالصانه دعا می کنند. اما آنگاه که توسط کشتی باسلامتی و آرامش به خشکی میرسند برخی در عبادت خود میانه رو اند؛ یعنی به گونه کامل شکر الله را ادا نمی کنند و مؤمن موحد و تقصیر کار اند، ولی برخی دیگر به نعمت های او تعالی کفر می ورزند و در عبادت اش شریک می آورند.

آری! تنها خیانتکاران بدکار به آیات و دین خدا کفر می ورزند؛ آنانیکه عقدها و پیمانها را شکستند و وعدهها را خلاف کردند، از نعمت ها انکار ورزیدند و احسان الهی را فراموش نمودند. (تفسیر المیسر).

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسایل و اسباب مادی همچون پرده ای روی فطرت را می پوشاند و بروز حوادث و خطر ها، این پرده را کنار می زند. در بسیاری از موارد رفاه مادی، عامل غفلت است، ولی خطر ها و تنگناها، عامل توجه، تضرع، خلوص و غرور زدایی قطع امید از اسباب عادی، یکی از راه های رسیدن به اخلاص است. در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی ها و ناسپاسی ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می کشاند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (33 الی 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و (نیز) از روزی بترسید که هیچ پدری چیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبدا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند. (۳۳)

ای مردم! با انجام اوامر و پرهیز از نواهی از پروردگار خویش باید بترسیم و از دشواری روزی آشکار، یعنی قیامت هراس داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی باید بپرهیزیم. بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی نیاز نمی کند و چیزی را از او دفع نمی کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسیر طبری ۵۵/۲۱).

باید گفت که خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «اتَّقُوا- اخْشَوْا- فَلَا تَغْرَبْكُمْ- لَا يَغْرَبْكُمْ» در قیامت، هرکس گرفتار عمل خویش است و عهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می کند، دنیا و شیطان فریبنده است.

حَسَبَ وَ نَسَبَ، در قیامت کارایی ندارد. «لَا يَجْزِي وَالِدٌ وَ لَا مَوْلُودٌ» (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجه و اهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را درك خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ» (آیه 88سوره شعرا) (روزی که مال و فرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صمیمی کفار از حال یکدیگر نمی پرسند. «وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیه 10 سوره معارج) در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. «وَ لَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (آیه 36مرسلات) (وبه آنان اجازه داده نمیشود تا عذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند. «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (101 سوره مؤمنون).

در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها برای کافر از کار میافتند. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (166 سوره بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

«وَ لَا يَغْرَبْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» و شیطان حيله‌گر که خلق خدا را فریب میدهد و با آرزوهای باطل آنها را از آخرت مشغول و منصرف میکند، شما را فریب ندهد.

آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما وعده کرده حق است و در آن شکی وجود ندارد؛ از این رو به زندگی دنیا و به آرایش ظاهری‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدنی و متاع اندکی است. همچنان شیطان‌های انسی و جنی شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدایت به سوی گمراهی سوق ندهند.

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «فریفته شدن به الله تعالی آن است که شخص درگناه دراز دستی نموده و در عین حال، بر الله تعالی آرزوی آمرزش را ببندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَادًّا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

بی‌گمان آگاهی از (فرا رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران می‌باراند و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچکس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است. (۳۴)

«عِلْمُ السَّاعَةِ»: علم و آگاهی از زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خدا است. اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغرور می‌شوند و هرچه بیشتر به گناه دست می‌زنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

«يُنزِلُ الْغَيْثَ»: مراد این است که تنها خدا می‌داند در چه موقع باران می‌بارد و کدام منطقه را زیر پوشش خویش قرار می‌دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان و کوه و درّه می‌بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: مراد آگاهی از تمام خصوصیات و جزئیات نوزاد است. از قبیل پسر و دختر بودن، و استعداد های درونی و خصوصیات بیرونی جنین و به طور کلی کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده او است؛ نه گوشه‌ای از احوال فعلی وی.

«مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا»: مراد از کسب، همه چیزهایی است که برای انسان حاصل می‌شود، اعم از این که به نفع او باشد یا به زیان او. همچون: خیر، شر، صحت، مرض، و... مراد از (غداً) زمان آینده است ولو این که لحظه‌ای بعد باشد (سوره: كهف/23). خلاصه مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنج گانه مذکور در آیه، خصوصیات و جزئیات هر یک از موارد است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم ما في غدا الا الله و لا متي تقوم الساعة، الا الله، و لا ما في الارحام، الا الله، و لا متي ينزل الغيث، الا الله». «و ما تدري نفس باي ارض تموت، الا الله: کلید های غیب پنج چیز است که آنها را هیچکس جز خداوند متعال نمی‌داند: آنچه را که فردا روی میدهد، جز خداوند هیچ کس نمیداند، جز خداوند کسی نمیداند که قیامت چه وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» علم الله حد و مرز ندارد و همه چیز را می‌داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است. باید گفت که: علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی نهایت الله نیست. در این هیچ جای شکی نیست که: برنامه ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمیداند فردا چه می‌شود.

یقیناً الله سبحان و تعالی به هر چیزی داناست، هیچ امر نهانی از او مخفی نیست و هیچ غایبی از پوشیده نمی‌ماند.

شأن نزول آیه 34:

834- ابن جریر و ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده اند: مردی از اهل بادیه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو که او پسر می‌زاید یا دختر؟ و در سرزمین ما خشک سالی آمده و هیچ چیز در آن جا نروییده است، آگام کن که چه وقت در آنجا باران می‌بارد؟ خودم زمان ولادتم را می‌دانم تو برایم بگو که چه وقت مرگم فرا میرسد؟ پس الله تعالی آیه «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ» را نازل کرد (طبری 28173 از مجاهد به صورت مرسل روایت کرده است).

الهی پروردگارا!

قرآن عظیم الشأن را نورما، قانون ما، امید ما، منطق ما، مایه‌ی تعقل و تفکر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما و خانواده های ما و عالم اسلام و بشریت قرار بده!

آمین یا رب العالمین

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره لقمان

| رقم | لقمان | وجه تسمیه |
|-----|-------|--|
| 1 | | فحوای سوره لقمان |
| 2 | | لقمان |
| 3 | | تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف |
| 4 | | محتوا و موضوعات سوره لقمان |
| 5 | | خصوصیات خاص سوره لقمان |
| 6 | | عظمت قرآن عظیم الشان |
| 7 | | نقش قرآن در یافتن راه سعادت |
| 8 | | تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن |
| 9 | | تحریم موسیقی در احادیث نبوی |
| 10 | | دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی |
| 11 | | امام ابو حنیفه (رح) |
| 12 | | امام مالک (رح) |
| 13 | | امام شافعی (رح) |
| 14 | | دیوث کیست |
| 15 | | امام احمد ابن حنبل (رح) |
| 16 | | اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی |
| 17 | | سرور و شادمانی در مراسم نکاح |
| 18 | | حکم آواز بدون موسیقی چیست؟ |
| 19 | | آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است |
| 20 | | حکم سرود و ترانه‌های اسلامی |
| 21 | | علاج شنیدن موسیقی |
| 22 | | لقمان حکیم |
| 23 | | شمایل حضرت لقمان |
| 24 | | لقمان حکیم و جمهور سلف |
| 26 | | بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان |
| 27 | | قاضی در میان بنی اسرائیل |
| 28 | | اولین وصیت لقمان به فرزندش |
| 29 | | وصای ای رسول الله ص وسلم بر نیکی با والدین |
| 30 | | دساتیر اسلام در شفقت با والدین |
| 31 | | سرپرستی و محافظت از والدین |
| 32 | | نیکی با والدین |
| 33 | | احترام با احساسات والدین |
| 34 | | پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید |
| 35 | | خانم و اولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید |
| 36 | | دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ |
| 37 | | انواع اطاعت در اسلام |
| 38 | | عدم اطاعت از والدین در شرع |
| 39 | | آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام |
| 40 | | چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش |

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزئی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)
تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

ترجمه و تفسیر سوره لقمان

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**